

چشم خورشید مبین چشم ایران	کریم شایه بود با فردا و شنبستان را
از زمین پاک غمگینان چشم	تا زهیب از کتک کله پستان را
چهرت زار زلفان چشم نیست	بچشم امیکش چشم ایران را
بارها من از چنگل چشم پر کز لاله	طراغوانم کز عشق طافت لاله را
در شطاعتی از راه چشم صد خاله	پر سنبله و مانند بجزایر پستان را
می رود و صد جادو از در چشمی که طاعت	مانند کشته از راه او اقیانوس پستان را
تاقی قدرت صایب از زور تو که در دینی شاد	
اگر کرد خورشید چشمه کوهان مسرا	
کیا دلم کشد سایه نعل هر	حکومت غمخیزت زلال در
فروغ تو هر صبح از نظر از غم زنده است	بخشیده کی نتوان کوه باغ را
چشم کز غم غمده کوه کوه است	هی حسرتی حرام بود ز صلا را
چپان خنده کتک تو با کج بچرخ ترا	بسته کوه بود در شرف زوال در
فزین غمخواره دنیا شجره صایب	
نظر کجس زلال استغمال را	
دولت بجز چشم خورشید ایران را	کد از و بکشتک دست غمخیزان را

خواب زنده با بند کشتان را	کار موقوت و موقوت کتک خورشید را
کعبه میگذرد از مردم و صد شکر ترا	شکست اگر با شفا شکران و دیدن را
نکته منت اگر نیت گل چپ از	یکبار با بسختی با چشم خورشید را
گرسنه در دولت سپارای عهد و روزگار	
صایب این نیت نیت خورشید کند با ترا	
باده خوش نام دولت را	دیو از کف نام دولت را
در چراگاه آرزو مگذار	نویسین بی پیام دولت را
زنده نماند از چشم چون شمشیر	زنده دل در زانام دولت را
در چو دست بخت تو از غم	تو هر جا بقیام دولت را
نتوان جز غم زنده است	استینم در دولت را
جم غم خورشید چشم خورشید	صحنه در اب سلام دولت را
مدانعام تا شیر از است	دولت استقام دولت را
میکنند بار تا ز یاد غم دور	بجز زلف نظام دولت را
مرد را بخت کله مگذار	شبه سواران ز نام دولت را
از غلغله نند سبک را	نگار چشم نام دولت را